

استیون کینگ
ترجمه‌ی شیوا مقانلو

جانشین

www.ketab.ir

کینگ، استیون، ۱۹۴۷ م. King, Stephen
جاننشین / استیون کینگ: ترجمه‌ی شیوا مقانلو
تهران: افق، ۱۳۹۷.
۸۰ ص.

ادبیات امروز. شاهکارهای ۵ میلی‌متری: ۱۴
978-600-353-461-2

فیبا

عنوان اصلی: Morality

داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۰ م.

مقانلو، شیوا، ۱۳۵۲ - مترجم

۱۳۹۷ ج ۲ / ۸۵ ی / PS۳۵۶۶

۸۱۳/۵۲

۵۴۳۶۰۷۲

سرشناسنامه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر مشخصات

ظاهری

فروست

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت

موضوع

شناسه افزوده

وده بندی کنگره

وده ی دیویی

شماره، بشناسی ملی

جاننشین

ادبیات امروز. شاهکارهای ۵ میلی‌متری / ۱۴

نویسنده: استیون کینگ

مترجم: شیوا مقانلو

ویراستار: احمد پورامینی

طراح یونیرم جلد: حمیده صادقیه

صفحه‌آرایی و نسخه‌برداری: آتلیه‌ی نشر افق

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۵۳-۴۶۱-۲

چاپ اول: ۱۳۹۷، ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سبب • چاپ و صحافی: طیف‌نگار

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر این اثر برای مؤسسه‌ی نشر افق محفوظ است.
هر گونه استفاده از کتاب‌آرایی و عناصر آرایشی و نیز تکتب و تصویر
دوباره‌ی آن به هر شکل و شیوه از جمله چاپی، کپی، صوتی، تصویری و
الکترونیکی بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر پیگرد قانونی دارد.

۹۰۰۰ تومان

افق
نشر

تهران، ص. پ. ۵۴۳۱۱ - ۵۴۳۱۱

تلفن ۷۶۳۳۱۴۶۶

ofoqbooks.com

info@ofoqbooks.com

ofoqpublication

ofoqpublication

یادداشت مترجم

نام اصلی این داستان بلند "اخلاق" است، اما برای کتاب فارسی عنوان "جانمیزن" را برگزیدم. دیدن کلمه‌ی اخلاق روی جلد یک کتاب، و در زیرگروه ادبیات داستانی، باعث بدفهمی خیلی از مخاطبان می‌شود که نکند با اثری در حوزه‌ی علوم انسانی و فلسفه روبه‌رو باشند. جانشین را هم به این دلیل انتخاب کردم که اشاره‌ای به شغل / مأموریت زوج داستان است. در نهایت، مهم‌ترین مسئله رضایت مخاطب گرمی و لذت بردن از خواندن اثر استیون کینگ است که امیدوارم به دست آمده باشد.

سیوا مانلو

مقایسه نویسنده

اخلاقیات یک امر ثابت و همیشگی نیست و اگر از همان کودکی به این دریافت نرسیده باشم، از زمان دانشجویی متوجهش شده‌ام. من در دانشگاه مین درس می‌خواندم، با بودجه‌ای سرهم‌پوشی شد، متاسفانه از کمک‌هزینه‌های اندک و وام‌های دولتی و دستمزد شغل‌های تابستانی. در طول سال تحصیلی هم در بخش تأسیسات دیش‌های ماهواره‌ای یک پارک تفریحی کاری کردم. درآمد هیچ‌گاه کفاف نمی‌داد. مادر تنه‌ایم که به عنوان مدرس در یک انستیتوی روانی به نام مرکز آموزشی پایلند مشغول کار بود. هفته‌ای دوازده دلار برایم می‌فرستاد که کمک خرج اندک بود. بعد از مرگ مامان، از یکی از خاله‌هایم شنیدم که آن پول را چطور کنار می‌گذاشته: دیگر ماهیانه به آرایشگاه نمی‌رفته و خرید خواروبارش را هم کم کرده بوده؛ روزهای

سه‌شنبه و پنجشنبه هم ناهار نمی‌خورده.

از شغلم در پارک تفریحی که بیرون آمدم، گاهی خودم را با استیک‌هایی که از قصابی‌ها بلند می‌کردم یا ساندویچ‌های همبرگری که از سوپرمارکت‌های محلی کِش می‌رفتم، تقویت می‌کردم. آدم باید جمعه‌ها این کارها را بکند نه مثلاً واقعاً شلوغ‌اند. یک بار هم خواستم مرغ بلند کنم، اما گنده‌ها از آن بود که زیر کُت جا شود.

زندگی ام بن‌حری می‌گذشت که برای دانشجویان که گرفتار درس و امتحان، قانات امتحانی بنویسم. دستمزدم برای چنین خدماتی مسیر بود؛ برای دانشجویانی که نمره‌ی بیست می‌خواستند قیمت بیست دلار بود؛ برای نمرات متوسط ده دلار و برای نمرات پایین هم دل نمی‌گرفتم، فقط باید لباس‌هایم را می‌شستند. پول می‌آدم که اگر مقاله نمره نیاورد و از درس افتادند، بیست دلار برآنی بدهم، اما همیشه مطمئن می‌شدم که مجبور به چنین پرداختی نخواهم شد چون از پیش بر نمی‌آدم. آدم ناآرام بودم (گفتنش خجالت دارد، اما واقعیت همین است) هیچ پروژه‌ای را قبول نمی‌کردم مگر اینکه دانشجوی بیچاره دست‌کم یک مقاله‌ی تألیفی از قبل می‌داشت، این‌طوری

می‌توانستم شیوه‌ی نگارشش را تقلید کنم. شکر خدا مجبور نبودم زیاد از این کارها بکنم، اما هنگام نیاز - وقتی هیچ پولی در بساط نداشتم و نمی‌توانستم بدون همبرگرو سیب‌زمینی سرکنم - چاره‌ای نبود.

بعد از سال سوم که بودم، فهمیدم یک گروه خونی که با نام A منفی، که فقط شش درصد مردم آن را دارند. در بنگر بیمارستانی بود که برای هر واحد خون A منفی بیست و پنج دلار می‌داد. به نظرم کاسبی خیلی خوبی بود. حدوداً هر دو ماه یک بار، با ماشین استیشن کهنه و داغونم به آنجایی رفتم (اگر هم پول نداشتم، سواری مجانی می‌گرفتم) و آستینم بالا می‌زدم. در آن سال‌های قبل از همه‌گیر شدن بیماری ایدز، خون‌دادن تشریفات خاصی نداشت: خونت را در یک کیسه‌ی کوچک جمع می‌کردند و بعد می‌توانستی یک لیوان کوچک آب، یتقال یا کمی نوشیدنی الکلی بخوری.

یک بار که بعد از اهدای خون به دانشگاه برمی‌گشتم، ناگهان به فکرم رسید اگر معنای روسپی‌گری فروش بدن در ازای پول باشد، پس کار من هم همین است! نوشتم مقاله برای درس ادبیات انگلیسی و درس جامعه‌شناسی

هم همین است! من وسط متدیست‌ها^۱ بزرگ شده بودم و عقاید سفت و سختی در مورد درست و غلط داشتم، اما -الا به اینجا رسیده بودم: یک تن فروش شده بودم که به جای بدن، کمی خون و چندتایی مقاله می‌فروختم!

رسیدن به این نتیجه، سؤالاتی درباره‌ی اخلاق برایم ایجاد کرد که تا امروز هم درگیرشان هستم. انگار اخلاق یک مفهر منط و کش‌سان و سیال است، نه؟ اما اگر چیزی را خیلی هم بکشید و پیچانید، پاره می‌شود. حالا دیگر خونم را به جای سرخن، اهدا می‌کنم. اما چیزی که آن روزها فهمیدم و سرر هم به نظر درست می‌آید این است که: تحت شرایطی خاص، هرکسی شاید چیزی بفروشد... و البته بعدش با پشیمانی زندگی ادامه دهد.

۱. Methodism: متدیسم یکی از شاخه‌های کلیسای پروتستان است که قوانین روشن و خشکی دارد و پیروانش هیچ بحثی را در مورد دستورات دینی جایز نمی‌دانند. م.